

مجله‌ی بوستان ادب دانشگاه شیراز  
سال سوم، شماره‌ی سوم، پاییز ۱۳۹۰، پیاپی ۹  
(مجله‌ی علوم اجتماعی و انسانی سابق)

## نقد و تحلیل مبحث تقدیم و تأخیر در علم معانی (بر اساس بوستان سعدی)

دکتر سیدعلی اصغر میرباقری فرد\*

دکتر سیدمرتضی هاشمی\*\* حکمت‌اله صفری‌فروشانی\*\*\*

دانشگاه اصفهان

### چکیده

به این دلیل که در کتاب‌های علم معانی، الگویی منظم و مدون از مبحث تقدیم و تأخیر ارائه نمی‌شود، برقراری ارتباط با این مبحث برای آموزش آن یا نقد و تحلیل آثار؛ به سختی امکان‌پذیر است. مقاله‌ی حاضر بر آن است که با استناد به منابع، ترتیب و تغییر جایگاه اجزای جمله را که اساس موضوع تقدیم و تأخیر است؛ اثبات و تعیین کند و در کنار هر مطلب از این بحث، از شواهد بوستان سعدی بهره بگیرد. همچنین این موضوع نیز تبیین می‌شود که در تقدیم و تأخیر از دو طریق «ساختار و ظاهر کلام و انتقال معانی ثانوی» می‌توان با مخاطب ارتباط برقرار کرد. مولف با تکیه بر یافته‌های تازه؛ نتیجه می‌گیرد که تقدیم یا صدرنشینی مسندالیه، از قابلیت‌های زبان فارسی است و مشوق مخاطب در شنیدن یا خواندن «مسند یا خبر» کلام است و تقدیم فعل؛ بر سرعت انتقال پیام و شدت هیجان شنونده می‌افزاید؛ علاوه بر آن؛ اثبات می‌شود که سعدی به خاطر انگیزه‌های تعلیمی خود به تقدیم مسندالیه گرایش دارد و گاهی برای سرعت بخشیدن به انتقال پیام؛ از تقدیم فعل

\* دانشیار زبان و ادبیات فارسی a\_mir\_fard@yahoo.com

\*\* استادیار زبان و ادبیات فارسی b.m.hashemi@litr.ui.ac.ir

\*\*\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی hekmatallah.safari@yahoo.com (نویسنده‌ی مسئول)

تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۶/۱۵ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۰/۱/۳۱

استفاده می‌کند. علاوه بر این؛ جایگاه معانی ثانوی در تقدیم و تأخیر اجزا در بخشی مستقل تبیین می‌شود. در پایان؛ شکل‌های تازه‌ای از تقدیم و تأخیر؛ مثل فاصله افتادن بین موصوف و صفت، مضاف و مضاف‌الیه و عائد و صلّه، به کمک شواهدی از بوستان سعدی ارائه می‌شود که می‌تواند در ذیل مبحث تقدیم و تأخیر کتب معانی، جایی پیدا کند.

واژه‌های کلیدی: ترتیب، تقدیم، تأخیر، بوستان، سعدی، علم معانی.

### ۱. مقدمه

علم معانی به نکته‌های دقیق و باریک زبانی و ادبی متون می‌پردازد. یکی از مباحث مهم این علم، مبحث تقدیم و تأخیر است. این مبحث در وهله‌ی اول، بررسی زبانی تقدم و تأخر عناصر جمله به حساب می‌آید و در مرحله‌ی دوم، ادبیت کلام طرح می‌شود که از طریق آن، معنای ثانوی تقدیم و تأخیر اجزا، ظاهر می‌گردد. چون معتبرترین آثار تحلیلی یا آموزشی این علم به زبان عربی است و برای کشف معانی گوناگون آیات قرآنی تنظیم شده است، پایه‌ی این مبحث بر اساس قابلیت‌های زبانی و معنایی زبان عربی ریخته شده و همین‌الگو در کتب بلاغت فارسی راه یافته است. صاحبان کتاب‌های بلاغت فارسی، علاوه بر تأثیرپذیری از نحو زبان عربی در تعریف‌ها، در تطبیق شواهد شعری فارسی به سوی مطابقت با نحو عربی گرایش داشته‌اند و همین امر موجب شده است که برای خواننده‌ی فارسی زبان، چهارچوب علمی روش‌مندی که چگونگی برخورد با مبحث تقدیم و تأخیر بلاغی را تبیین می‌کند، شکل نگیرد. به اتکای همین مطلب، این سوال طرح می‌شود که چهارچوب علمی روش‌مند مبحث تقدیم و تأخیر و هدف از طرح آن در کتب بلاغی چیست؟ با بهره‌گیری از منابع بلاغت عربی و فارسی و رویکردی به بوستان سعدی می‌کوشیم که به این سؤال پاسخ دهیم.

از زمان تألیف آثاری چون درر‌الادب (آق‌اولی، ۱۳۱۵) و هنجارگفتار (تقوی، ۱۳۱۷) شواهدی از اشعار فارسی ذیل مبحث تقدیم و تأخیر مسندالیه و مسند قرار گرفته است که بسیاری از آثار بعد از آن نیز همان مثال‌ها را تکرار کرده‌اند. غالباً این شواهد به اتکای ساختار جمله‌ی اسمیه و فعلیه‌ی زبان عربی، برای زبان فارسی در نظر گرفته می‌شود. در این مقاله، ابتدای ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی بر اساس «مسندالیه+وابسته فعل+فعل» طرح می‌شود که به استناد مدارک و شواهد در قدیم‌ترین

آثار نثر فارسی دری تا امروز، موجود بوده و هست. در بوستان سعدی با آن که اثری منظوم است، به کارگیری ترتیب سخن رعایت می‌شود. تقدیم مسندالیه قابلیت زبانی است که از طریق صدرنشینی مسندالیه و تأکید بر معانی ثانوی آن، یکی از راه‌های ارتباط برقرارکردن با مخاطب به حساب می‌آید. این شیوه در متون تعلیمی، بیش‌تر به کار گرفته می‌شود. مهم‌ترین بخش تقدیم مسند، تقدیم فعل است که صدارت آن موجب تأکید بر مفهوم کل جمله است و خواننده را در همان آغاز جمله به دریافت پیام خود می‌رساند. علاوه بر تقدیم و تأخیرهای رایج در کتاب‌های معانی، شیوه‌های دیگر تقدم و تأخر یعنی تغییر جایگاه ضمیر، فاصله انداختن بین مضاف و مضاف‌الیه، موصوف و صفت و عائد و صله وجود دارد که در برقرارکردن ارتباط، بی‌تأثیر نیست. نتایج به اتکای مقایسه‌ی تعاریف و موضوعات تقدیم و تأخیر در کتب بلاغی و تطبیق آن با جملات بوستان سعدی، به دست می‌آید.

اهمیت چنین تحقیقی در این است که بر اساس مبانی علم معانی، چگونگی ارتباط با مخاطب به کمک دو جنبه‌ی ساختاری و بلاغی کلام، تبیین می‌شود. این دو جنبه در کتاب‌های بلاغی، به طور نامنظم بررسی می‌شود. پژوهش حاضر در پی آن است که این مبحث را مدون و منظم کند و علاوه بر آن، شواهد مناسب از بوستان برای تبیین مباحث به دست دهد. همچنین در بحث‌های تبیین شده، نمونه‌هایی تازه از تقدم و تأخر ارائه شود.

درباره ترتیب کلمات و طرز کنار هم‌نشستن آن‌ها در *دلایل‌العجاز جرجانی* (ص ۳۸ به بعد) سخن به میان آمده است. شوقی ضیف معتقد است که عبدالقاهر، بلاغت را محصول «نظم و اسلوب لفظی و ترکیب کلام» می‌داند. (شوقی ضیف، ۱۳۸۳: ۲۱۷) او ادامه می‌دهد که جاحظ بر این موضوع تأکید داشته است. در دوره‌ی تدوین کتب آموزشی معانی، مثل *مفتاح‌العلوم، تلخیص‌المفتاح و المطول* این مبحث ذیل تقدیم و تأخیر در احوال مسندالیه و مسند طرح می‌شود.

در کتاب‌های بلاغی فارسی چون *درر‌الادب حسام‌العلما* (۱۳۱۵) و *هنجار‌گفتار* (۱۳۱۷) بعضی از بخش‌های این مبحث با زبان اشعار فارسی تطبیق پیدا می‌کند؛ اما هیچ یک از کتاب‌های آموزشی علم معانی، این بحث را به صورت الگویی منظم و مدون، ارائه نکرده است. غیر از این‌ها، در کتاب‌هایی چون *از زبان‌شناسی به ادبیات* اثر

کوروش صفوی (۱۳۷۳) جمله و تحول آن در زبان فارسی از فرشیدورد (۱۳۸۲) «بررسی نظریه ارتباط کلامی یا کوبسن در علم معانی» از لاله جهاد (۱۳۷۸)، به تقدیم و تأخیر اشاره شده است. از طریق نکات طرح شده در آثار صفوی و فرشیدورد این نتیجه حاصل می‌شود که تغییر جایگاه اجزا و عناصر جمله از قابلیت‌های زبانی است و این ویژگی در کل مقاله‌ی حاضر، بررسی می‌شود.

## ۲. ترتیب اجزای جمله

اساس ترتیب اجزای جمله در زبان عربی، متکی بر صدرنشینی اسم یا فعل است که به دو قسم اسمیه و فعلیه تقسیم می‌شود. صاحبان کتب بلاغی به اتکای همین تقسیم‌بندی، ترتیب اجزای جمله را تنظیم کرده و صدرنشینی آن اجزا را در مباحث تقدیم مسندالیه، مسند، فعل و متعلقات آن، مطرح ساخته‌اند؛ اما به این دلیل که در زبان فارسی، ساختار جمله‌ی اسمیه با صدرنشینی «اسم» جایگاهی ندارد یعنی صدرنشینی اسم، اسمیه و فعلیه بودن را مشخص نمی‌کند، لازم است مطابق با قابلیت‌های زبان فارسی درباره‌ی ترتیب عناصر جمله، تعریفی ارائه شود.

متقدمان بلاغت زبان فارسی، همان ترتیب اجزا در زبان عربی را پذیرفته‌اند؛ با این تفاوت که جملات اسنادی با فعل ربطی را «اسمیه» به حساب آورده‌اند. (آق اولی، ۱۳۷۳: ۸۶ و تقوی، ۱۳۶۳: ۸۳). این موضوع را از طریق شواهد آن‌ها می‌توان استنباط کرد. از متأخران، علوی مقدم می‌گوید: «در زبان فارسی، قاعده بر آن است که مسندالیه و نهاد، بر مسند و گزاره مقدم آورده شود چراکه ساخت و بافت در زبان فارسی چنین اقتضا می‌کند» (علوی مقدم، ۱۳۸۱: ۴۷) در این تعریف اسمیه و فعلیه مطرح نیست؛ بلکه ترتیب رایج در زبان فارسی بیان شده است. تجلیل (۱۳۷۶: ۱۷) و صادقیان (۱۳۸۲: ۹۰) نیز به این موضوع اشاره کرده‌اند. چون تعریفی جامع از جایگاه مسندالیه و مسند در کتاب‌های معانی ارائه نشده است، از کتاب جمله و تحول آن در زبان فارسی بهره می‌گیریم که معتقد است از قدیم‌ترین زمان تاکنون، ترتیب «مسندالیه+ وابسته‌ی فعل+ فعل» (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۲۳۱) رایج بوده است. او با ذکر نمونه‌هایی از فارسی باستان تا فارسی دری، بر این موضوع تأکید می‌کند که ترتیب اجزای جمله همیشه ثابت نیست و الگوی مذکور تغییر می‌کند و توضیح می‌دهد که لغزندگی اجزای جمله در آثار

قدیم‌تر، بیش‌تر از زبان فارسی امروزی است. حال اگر ترتیب «مسندالیه + وابسته فعل (مفعول، متمم، قید، مسند) + فعل» را بپذیریم، ترتیب عادی و رایج جمله در زبان فارسی، تعیین می‌شود. این ترتیب در قدیم‌ترین آثار فارسی دری رعایت شده است. «بهار را عین‌البقر خوانند، وی آماس‌های سخت بگشاید چون از او موم روغن، کنند» (هروی، ۱۳۷۱: ۶۷)، «امروز آدینه از این جا برداشت.» (بیهقی، ۱۳۲۴: ۱۱۵) «برهمن گفت: خردمند به سخن دشمن التفات ننماید و رزق و شعوه‌ی او را در ضمیر نگذارد.» (منشی، ۱۳۷۱: ۱۹۵) «من مواد این مودت را انقطاعی اندیشم و بنیاد تأکید این دوستی را مکیدتی براندازم» (واروینی، ۱۳۷۰: ۳۸۷) و «درویشی مستجاب‌الدعوه در بغداد پدید آمد. حجاج یوسف را خبر کردند، بخواندش و گفت دعای خیری بر من بکن» (سعدی، ۱۳۸۱: ۶۷) در تمام شواهد، مسندالیه در صدر قرار گرفته است و فعل در پایان آن و در بعضی از جملات، مسندالیه محذوف را می‌توان در صدر کلام قرار داد. در این مقاله «مسندالیه + وابسته فعل + فعل» را ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی قرار داده‌ایم و بر اساس آن، تغییر جایگاه یا به تعبیر دیگر، تقدیم و تأخیر را بررسی می‌کنیم.

## ۲. ۱. ترتیب در بوستان سعدی

اگر جایگاه اجزای جمله طبق قاعده «مسندالیه + وابسته فعل + فعل» تغییر کند، ترتیب عادی کلام به هم می‌خورد؛ اما در کلام منظوم به وسیله‌ی صنایع ادبی، وزن، قافیه و ردیف به راحتی جایگاه اجزای سخن تغییر می‌کند و شاعر می‌تواند بسیاری از ابیات شعر خود را بدون ترتیب عادی، بسراید. چیزی که در بررسی بوستان اهمیت دارد، گرایش سعدی در به کارگیری ترتیب عادی سخن است:

فقیهی	بر افتاده مستی	گذشت	به مستوری خویش مغرور	گشت.
مسندالیه	وابسته فعل	فعل	وابسته فعل	فعل

(سعدی، ۱۳۶۳: ۱۷۶)

شبی زیت فکرت همی سوختم	چراغ بلاغت می‌افروختم
پراکنده‌گویی حدیثم شنید	جز احسنت گفتن طریقی ندید
بیا تا در این شیوه چالش کنیم	سر خصم را سنگ بالش کنیم

(همان، ۱۳۶)

کسی گفت حجاج خون‌خواره‌ای است	دلش همچو سنگ سیه پاره‌ای است
جهان‌دیده‌ای پیر دیرینه‌زاد	جوان را یکی پند پیرانه داد
مسندالیه	وابسته فعل
	فعل

(همان، ۱۵۹)

در تمام نمونه‌ها ترتیب عادی رعایت شده است. این ویژگی به‌خصوص در بخش روایی حکایات بیش‌تر به کار گرفته می‌شود. گویی که شاعر عمداً چنین شیوه‌ای را در آموزش مطالب اخلاقی خود به کار می‌گیرد.

### ۳. تغییر جایگاه اجزای جمله

آگاهی از ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی، مقدمه‌ای است برای ورود به مبحث تقدیم و تأخیر در علم معانی. ترتیب «مسندالیه + وابسته‌ی فعل + فعل» شیوه‌ی رایج جمله‌سازی زبان فارسی است؛ اما گاهی در جمله‌سازی‌های آثار منشور و منظوم با نمونه‌هایی روبه‌رو می‌شویم که جای اجزا جمله تغییر کرده است. از نمونه‌های ارائه شده در آثار فارسی باستان و پهلوی و دری<sup>۱</sup> (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۲۳۲-۲۴۲) و با دقت در دیگر آثار فارسی دری کهن و معاصر اثبات می‌شود که تغییر جایگاه اجزای جمله در نثر یکی از قابلیت‌های زبانی است.

«کبریت گرم است و خشک اندر درجه سیم»

تقدیم فعل تأخیر مسند (هروی، ۱۳۷۱: ۲۴۷)

و از این مثال درمی‌یابیم که حتی در متون علمی هم تأخیر بعضی از اجزا روابوده است به طوری که رابطه‌ی «است» بین «گرم و خشک»، فاصله انداخته و ترتیب عادی کلام را به هم زده است.

در آثار منشور ادبی نیز این تغییر جایگاه به اشکال مختلف شکل گرفته است.

«یافتم امیر را در خرگاه تنها بر تخت نشسته» (بیهقی، ۱۳۲۴: ۱۳۶)

تقدیم فعل

«تمام شد داستان دیو گاو پای و دانای دینی». بعد از این یاد کنیم باب داده و داستان»

تأخیر مفعول

تأخیر مسندالیه

(وراوینی، ۱۳۷۰: ۲۷۳)

«جوانی بر سر این میدان مداومت می‌نماید خوش طبع و شیرین‌زبان.»

تأخیر صفت

(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۳۵)

از ویژگی‌های زبان فارسی است که امکاناتی بالقوه را در تغییر جایگاه عناصر سازنده‌ی یک جمله، در اختیار سخنور می‌گذارد. صفوی برای جمله‌ی «او کتاب را برای من خرید» ۲۴ آرایش در نظر می‌گیرد. (صفوی، ۱۳۷۳، ج ۱: ۲۲۸) در نتیجه‌ی این مطلب ثابت می‌شود که جابه‌جایی عناصر سازنده‌ی جمله، از قابلیت‌های زبانی است. البته وزن‌های عروضی، تعداد آرایش‌های معنی‌دار یک جمله را محدود می‌کنند و نهایتاً اظهار می‌شود: «آرایش عناصر سازنده‌ی جمله در نظم، اگر نگوییم کلاً، دست‌کم تا حد زیادی به حفظ وزن وابسته است.» (همان، ۲۲۹)

قابلیت جابه‌جایی عناصر در نثر، دست اهل زبان را در تنوع بخشیدن به سخن، بازمی‌گذارد. علاوه بر آن، با تغییر جایگاه بر اهمیت جزئی از اجزا تأکید می‌کند یا به تعبیر دیگر، موجب برجسته شدن یکی از اجزای جمله می‌گردد و گاهی به تبع آن، متکلم بر آن بخش برجسته شده، بار عاطفی می‌نشانند و معنی ثانوی خود را انتقال می‌دهد؛ نکته‌ی اخیر یکی از اهداف اصلی علم معانی است.

این قابلیت زبانی در متون مثنوی، به تبع هم‌نشینی واژه‌ها صورت می‌پذیرد؛ یعنی کلمات در محور هم‌نشینی، قابلیت تغییر پیدا می‌کنند و در نثرهای فنی و مسجع و اشعار، علاوه بر هم‌نشینی، صناعات ادبی، وزن، قافیه و ردیف، در تغییر جایگاه اجزای جمله مؤثرند.

با پذیرش این مطلب که تغییر جایگاه، قابلیت زبانی است و به اتکای ساختار جمله شکل می‌گیرد یا این‌که عواملی چون وزن و قافیه و صنایع ادبی، موجب تغییر جایگاه می‌شوند، در بررسی جمله‌های غیرمرتب، جزو بر صدر نشسته، اهمیت پیدا می‌کند که هدف اصلی مبحث تقدیم و تأخیر در علم معانی است. علاوه بر این، شکل‌های غیرمرتب یک جمله، ساخت‌های گوناگون جمله را در زبان فارسی معرفی می‌کند که از نظر ساختار ظاهری، در متنوع کردن متن و لذت بخشیدن به مخاطب، تأثیرگذار است.

## ۳. ۱. تقدیم مسندالیه

نتیجه‌ی مبحث ترتیب و تغییر در کتاب‌های بلاغی با عنوان‌های تقدیم مسندالیه یا مسند، مطرح می‌شود. گروهی تقدیم مسندالیه را اقتضای زبان فارسی به حساب می‌آورند و موضوع را به مقوله‌ی «تقدیم مسند» موکول می‌کنند. (شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۱۴ و علوی مقدم، ۱۳۸۱: ۴۷) و دسته‌ای دیگر با این که معتقدند تقدیم مسندالیه حالت طبیعی کلام است برای آن اغراضی در نظر می‌گیرند. (آق‌اولی، ۱۳۷۳: ۷۹ و رجایی، ۱۳۷۹: ۸۵-۸۶) در هر صورت، کتاب‌های بلاغی فارسی به تقلید از کتب عربی متقدم، اغراضی را در تقدیم مسندالیه طرح می‌کنند که بر سه چیز تأکید دارد: اول این که قابلیت و ویژگی طبیعی زبان فارسی است که مسندالیه در صدر کلام می‌نشیند «اصل و رکن کلام بودن» (رجایی، ۱۳۷۹: ۸۵)؛ در شکل دوم، با صدرنشینی مسندالیه، مخاطب یا شنونده را به ادامه دادن جمله یا خبر، مشتاق می‌کند؛ در سومین حالت آن، گوینده یا متکلم با تقدیم مسندالیه بر دیگر اجزا، احساس خود را نسبت به مسندالیه کلام خود ابراز می‌کند. موضوعی که جمله را از حالت عادی و طبیعی خارج می‌کند و در محدوده‌ی بررسی علم معانی قرار می‌دهد. در این حالت، مسندالیه علاوه بر ویژگی صدرنشینی، مفاهیمی چون تحقیر، تعظیم، مدح و ذم و کسب لذت را به خواننده منتقل می‌کند. از حالت‌های اخیر در کتب بلاغت، با عنوان «تمکّن و استقرار خبر در ذهن سامع و اظهار تعظیم یا تحقیر، مدح و ذم مسندالیه» (تفتازانی، ۱۳۷۴ق: ۸۱) یاد می‌کنند.

صدرنشینی مسندالیه و اشتیاق مخاطب در شنیدن مسند یا خبر، از ویژگی‌های طبیعی جمله است و این دو در همه‌ی نمونه‌ها، صادق است. در این شیوه، گوینده با در صدر قراردادن مسندالیه، هم از نظر ساختاری مخاطب را به دنبال معانی جمله می‌کشاند که هرچه این شیوه هنرمندانه‌تر به کار بسته شود، انتقال و تداعی معانی، سریع‌تر شکل می‌گیرد؛ هم از نظر معانی ثانوی با «نگرشی عاطفی» بر جزو در صدر نشسته، تأکید می‌کند و به تعظیم یا تحقیر و مدح یا ذم مسندالیه می‌پردازد. علاوه بر این‌ها، گاهی تأکید بر صدرنشینی مسندالیه فقط برای کسب لذت گوینده از ذکر آن است. نتیجه این که در بررسی آثار فارسی، دو چیز بسیار مهم است: ابتدا با بررسی آماری و بسامدی «صدرنشینی مسندالیه»، نوع جمله‌سازی نویسندگان و شاعران به دست می‌آید که بیان‌گر «شیوه‌های ارتباط با مخاطب» است. این شیوه، مخاطب را مشتاق به پی‌گیری



مطلب می‌کند. علاوه بر آن، در نمونه‌های شعری، گویی شاعر جمله‌ای منظوم را با شکل طبیعی و رایج در زبان، به کار می‌بندد:

چو صییتش در افواه دنیا فتاد      تزلزل در ایوان کسرا فتاد  
(سعدی، ۱۳۶۳: ۳۶)

دروء ملک بر روان تو باد      بر اصحاب و بر پیروان تو باد  
(همان، ۳۶)

در این مرحله، می‌توان یکی از عوامل پیوند بین مخاطب و متکلم را صدرنشینی مسندالیه معرفی کرد؛ چیزی که در نمونه‌هایی چون اشعار سعدی، موجب روانی کلام می‌شود، به طوری که خواننده‌ی شعر سعدی، مقهور ترتیب طبیعی و عادی سخن می‌گردد و اغراض ثانوی تقدیم مسندالیه را فراموش می‌کند:

گدایانی از پادشاهی نفور      به امیدش اندر گدایی صبور  
(همان، ۱۰۰)

شکرخنده‌ای انگبین می‌فروخت      که دل‌ها ز شیرینیش می‌بسوخت  
(همان، ۱۲۳)

در مرحله‌ی دوم، کشف نگرش عاطفی گوینده نسبت به «مسندالیه» کلام است. این نگرش را با دقت در مفهوم «مسندالیه» و کل جمله، می‌توان درک کرد. اشراف بر کل متن یا بافت کلام، نوع احساس و عاطفه‌ی گوینده را نسبت به مسندالیه، مشخص می‌کند. به هر صورت، اغراضی چون «تعجیل مسرت و مسائت، تشویق الی‌المأخر، تلذذ، تبرک» (هاشمی، ۱۳۷۰: ۱۳۹) از طریق تقدیم مسندالیه، منتقل می‌شود. این اغراض و موجبات در شکل‌گیری جمله در معنی ثانوی، مؤثر است و هدف نهایی علم معانی به حساب می‌آید.

### ۲.۳. تقدیم مسندالیه در بوستان

از همان بیت اول بوستان سعدی، مسندالیه به‌طور مذکور یا محذوف در صدر اغلب جمله‌ها قرار گرفته است.

به نام خدایی که جان آفرید      سخن گفتن اندر زبان آفرید  
(سعدی، ۱۳۶۳: ۳۲)

در این بیت، «من» یعنی مسندالیه محذوف، در صدر کلام قرار دارد و فعل محذوف «آغاز می‌کنم» در پایان بیت قرار می‌گیرد؛ گویی شاعر از یک جمله‌ی مرکب، فقط بخشی از مسند را ذکر کرده است و اگر بخش‌های محذوف به آن اضافه شود، جمله‌ای با مسندالیه آغاز می‌شود و به فعل خاتمه می‌یابد؛ یعنی شکل طبیعی جمله‌سازی در زبان فارسی. همین ویژگی است که سعدی در انتقال مفاهیم اخلاقی، از آن بهره‌می‌برد و تلاش می‌کند تا جایی که سخنش را از تنوع نیندازد، از آن بهره‌مند شود.

ادیم زمین سفره‌ی عام اوست      چه دشمن بر این خوان یغما چه دوست  
مسندالیه      مسندالیه

(همان، ۳۳)

بشر ماورای جلالش نیافت      بصر متهای جمالش نیافت  
مسندالیه      مسندالیه

(همان، ۳۵)

شاعری توانا چون سعدی، با بهره‌گیری از ویژگی صدارت مسندالیه و پایان‌نشینی فعل، کلامی روان به وجود می‌آورد که هم‌وزن و آهنگ شعری آن موجب لذت بردن خواننده می‌شود؛ هم‌گویی جمله‌ای منثور به دور از ضرورت‌های شعری، روبه‌روی مخاطب قرار گرفته است و با او ارتباط برقرار می‌کند.

سگی پای صحران‌شینی گزید      به خشمی که زهرش ز دندان چکید  
(همان، ۱۲۳)

بزرگی هنرمند آفاق بود      غلامش نکوهیده اخلاق بود  
(همان، ۱۲۴)

ویژگی تقدیم مسندالیه و تأخیر فعل، چهارگونه جمله پدید می‌آورد:

۱. مسندالیه در آغاز جمله قرار می‌گیرد و فعل در پایان آن و اجزای دیگر بین آن دو.

جوانی سر از رای مادر بتافت      دل دردمندش به آذر بتافت  
مسندالیه      فعل      فعل

(همان، ۱۷۲)

این شیوه در آغاز حکایت‌ها یا گفت‌وگوها بیش‌تر به کار برده می‌شود.

۲. مسندالیه، محذوف است و فعل، ذکر می‌شود. وقتی بتوان مسندالیه را به قراین لفظی یا معنوی حذف کرد، این شیوه به کار گرفته می‌شود. حذف، از ویژگی‌های کلام سعدی است که در «مسندالیه» شکلی برجسته‌تر دارد.

چنان پهن خوان کرم گسترده که سیمرخ در قاف قسمت خورد  
(همان، ۳۴)

در این مثال، مسندالیه «خداوند» است که به قراین متن دریافت می‌شود.

۳. در حالت سوم، مسندالیه و فعل حذف می‌شوند که درک آن به قراین سخن است.

کریم‌السجایا جمیل‌الشیم      نبی‌البرایا شفیع‌الامم  
امام رسل پیشوای سبیل      امین خدا مهبط جبرئیل  
شفیع‌الوری خواجه‌ی بعث و نشر      امام‌الهدی صدر دیوان حشر  
(همان، ۳۵-۳۶)

۴. در شکلی دیگر مسندالیه در آغاز کلام قرار دارد؛ اما فعل بر اجزای دیگر مسند، تقدیم یافته است. در این شیوه نیز گرایش سعدی در بر صدر نشان دادن مسندالیه است:

خرابی و بدنامی آید ز جور      رسد پیش بین این سخن را به غور  
مسندالیه      فعل  
گزند کسانش نیاید پسند      که ترسد که در ملکش آید گزند  
مسندالیه      فعل

(همان، ۴۲)

به کارگیری هر یک از این گونه‌ها، در انسجام بخشیدن به کلام و متنوع کردن آن تأثیرگذار است و می‌توان از طریق آن‌ها طبیعی‌ترین شکل ارتباط با مخاطب را به وجود آورد.

در این جا، برای اثبات گرایش سعدی در به صدر نشان دادن مسندالیه، «بیت برساخته

به نام فردوسی» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۳۴) با بیتی از بوستان سعدی مقایسه می‌شود.

برد کشتی آن‌جا که خواهد خدای      و گر جامه بر تن درد ناخدای  
(برساخته به نام فردوسی)

خدا کشتی آن‌جا که خواهد برد      و گر ناخدا جامه بر تن درد

(سعدی، ۱۳۶۳: ۱۴۲)

سعدی در بیت خود، مسندالیه‌ها یعنی «خدا» و ناخدا را بر صدر و «برد و درد» را در پایان جمله قرار داده است؛ گویی که مخاطب مشتاق را به نرمی و روانی به دنبال خود می‌کشد و پیام خود را منتقل می‌کند. به تعبیر دیگر، می‌توان گفت روحیه‌ی تعلیمی سعدی، پیام را به آهستگی به مخاطب ارسال می‌کند؛ اما سراینده‌ی بیت دیگر کلام خود را با ساختاری حماسی آغاز می‌کند و با صدارت بخشیدن به فعل، در همان ابتدای کار عمده پیام خود را انتقال می‌دهد و به مثابه فرماندهی نظامی، با روحیه‌ای حماسی و با قاطعیت ویژه، آرامش مخاطب را به هیجان تبدیل می‌کند؛ علاوه بر آن، تأخیر مسندالیه و آخرین هجای کلمات خدای و ناخدای بر حالت حماسی بیت می‌افزاید.

در یک بررسی آماری، درباره‌ی صدرنشینی اجزا، از تعدادی معین جمله در باب‌های مختلف بوستان نتایج زیر به دست آمده است. این آمارگیری به صورت تصادفی بوده است و منظور از جمله، جایی است که کلام به فعل، ختم می‌شود:

نام بخش	مقدمه	باب اول	باب دوم	باب سوم	باب چهارم
مجموع جملات	۱۲۷	۱۰۴	۱۱۱	۱۲۷	۱۱۷
تقدیم مسندالیه (با فعل پایانی)	۶۰	۳۷	۴۱	۴۱	۶۰
تقدیم مسندالیه (با فعل غیر پایانی)	۲۸	۲۱	۱۶	۱۵	۲۱
تقدیم فعل	۲۰	۲۳	۲۱	۳۵	۱۶
تقدیم اجزای دیگر	۱۹	۱۳	۳۳	۳۶	۲۰

در این بررسی، مسندالیه‌های مذکور و محذوف در نظر گرفته شده است و اگر مسندالیه‌های محذوف به حساب نمی‌آمد، تقدیم اجزایی چون متمم، قید، مفعول و مسند، بیش‌تر از آمار جدول می‌بود. از این بررسی نتیجه گرفته می‌شود که بیش از نیمی از جملات بوستان سعدی با مسندالیه آغاز می‌شود که اغلب آن‌ها با فعل پایان می‌پذیرد. این ویژگی مخصوص متون نثر است که کلیله و دمنه را می‌توان نمونه‌ی عالی آن محسوب داشت. این شیوه در کنار عوامل دیگری چون انتخاب واژگان مناسب، اثرپذیری از تفکر اشعری و عرفانی، ایجازهای حذف، اطناب‌ها یا به تعبیر دیگر، بهره‌گیری از انواع تمثیل‌ها، وزن حماسی متقارب را مهبای انتقال اندیشه‌های اخلاقی می‌کند.

در صدر نشانیدن مسندالیه به نوع نگرش سعدی در جمله‌سازی وابسته است. او مصمم است که فعل به پایان یا اواخر جمله منتقل شود؛ جایی که انتظار خواننده به پایان می‌رسد. سعدی با تقدیم مسندالیه در صدد است متعلم را همراه پند و اندرز یا روایت حکایت خود، به پایان جمله ببرد. فضای آموزشی، نیازمند آرامش است و روایت حکایت و پی‌گیری مباحث اخلاقی، به اشتیاق و انتظار نیاز دارد؛ بدین سبب سعدی با تأخیر فعل، خواننده را به پایان جمله می‌کشاند. او طبق قاعده «لیتمکن الخبر فی الذهن السامع لأنّ فی المبتدا تشویقاً الیه» (تفتازانی، بی‌تا: ۴۱) شنونده را منتظر تکمیل کلام می‌کند. گویی با تقدیم مسندالیه، یکی از بهترین شیوه‌های آموزش مباحث اخلاقی را به کار بسته است.

### ۳.۳. تقدیم مسند

اساس مبحث تقدیم و تأخیر، بر تغییر جایگاه اجزای مسند است. تغییر جایگاه اجزای مسند، یعنی فعل، مفعول، متمم، قید و مسند دستوری، موجب دگرگونی در ساختار جمله می‌شود. در ترتیب عادی زبان، مسندالیه در ابتدای جمله و فعل پایان آن قرار می‌گیرد و دیگر اجزا میان آن دو. اگر هر یک از اجزای غیرمسندالیه بر مسندالیه تقدم یابد، مبحث تقدیم مسند شکل می‌گیرد؛ مبحثی که در وهله‌ی اول، در ساختار طبیعی کلام تغییر ایجاد می‌کند و در مرحله‌ی دوم، امکان دارد غرضی ثانوی را به مخاطب منتقل کند.

درباره‌ی موجبات و اغراض «تقدیم مسند» نیز مثل مبحث «تقدیم مسندالیه» به نکاتی اشاره می‌شود که هم به ساختار کلام مرتبط است، هم اغراض ثانوی، بیان می‌شود. «تبرک، افاده‌ی تخصیص، رعایت وزن و سجع و قافیه، رفع توهم، اهمیت و عنایت به جزء مقدم» از نکات ساختاری و بلاغی است که همایی به آن اشاره می‌کند. (همایی، ۱۳۷۴: ۱۱۷-۱۱۸) در موجباتی چون تخصیص یا قصر، رعایت وزن و سجع و قافیه، رعایت فواصل، تقدم مسند، ساختار کلام را تغییر می‌دهد یعنی شاعر یا نویسنده به وسیله‌ی این عوامل، شیوه‌ی بیان خود را عوض می‌کند؛ جمله‌ای مقصور می‌سازد، با سجع تزیین می‌کند و با وزن و قافیه و ردیف، جای اجزای جمله را تغییر

می‌دهد. او در این جابه‌جایی، جزیی را بر صدر می‌نشانند و با برجسته کردن آن، مفهومی ثانوی را به خواننده انتقال می‌دهد.

صدر کلام یا جمله از اهمیتی خاص برخوردار است. علاوه بر مسندالیه، هر جزو مسند که در ابتدای سخن قرارگیرد، مهم به حساب می‌آید. در آثار بلاغی متقدم، بر اساس جمله‌بندی زبان عربی، صدرنشینی از طریق جمله‌ی اسمیه و فعلیه طرح می‌شود. برخی تقدیم مسند را در جمله‌ی اسمیه و تقدیم فعل و متعلقات آن را در جمله‌ی فعلیه، مطرح کرده‌اند. (سکاکی، ۱۳۵۶: ۱۰۲؛ تفتازانی و بی‌تا: ۷۰-۷۳)

چون در زبان فارسی طبق قواعد عربی، جمله‌ای به نام اسمیه نمی‌تواند صادق باشد، صاحبان کتب بلاغی فارسی، مبحث تقدیم مسند را اغلب در میان جمله‌های اسنادی، جست‌وجو می‌کنند:

خجسته روز کسی که از درش تو بازآیی      که بامداد به روی تو، فال میمون است  
تقدیم مسند

(آق‌اولی، ۱۳۷۳: ۸۶)

رهبر است او، عاشقان راهی      رسن است او، غافلان چاهی  
تقدیم مسند      تقدیم مسند

(تقوی، ۱۳۶۳: ۸۴)

در این نمونه‌ها، منظور از «مسند» همان مسند دستوری است که هم‌نشین با فعل ربطی، به کار می‌رود. اما در مثالی دیگر، منظور از «مسند»، فعل و متعلقات آن است:

دیو را پیغمبران دیدند و راندندش ز پیش      دیو را نادان نبیند، من نمودم مر تو را

(کزازی، ۱۳۸۵: ۱۷۹)

در این بیت، «دیو یا مفعول» در صدر کلام نشسته است و کزازی آن را از وابستگان فعل به حساب آورده است. علاوه بر این‌ها، رجایی (۱۳۷۹: ۱۱۲ و ۱۱۸) و آهنی (۱۳۶۰: ۷۷ و ۸۲) به همین شیوه، تقسیم‌بندی کرده‌اند؛ اما همان‌گونه که اثبات شد، در زبان فارسی، اجزای غیرمسندالیه و وابسته‌ی آن، «مسند» به حساب می‌آیند؛ نکته‌ای که شمیسا (۱۳۸۶: ۱۲۰) و علوی‌مقدم (۱۳۸۱: ۵۶) به کار بسته‌اند. بدین ترتیب، منظور از «مسند» در علم معانی، اجزای «خبر یا گزاره» است که شامل فعل‌های ربطی و غیرربطی، مفعول، متمم، مسند دستوری، متمم، تمیز و قید است. در کتب دستور زبان

گزاره را چنین تعریف می‌کنند: «گزاره، خبری است که درباره‌ی نهاد گفته می‌شود.» (خانلری، ۱۳۷۰: ۱۴)

### ۳.۴. تقدیم فعل

مهم‌ترین بخش گزاره یا مسند، فعل است که وحیدیان کامیار به این مطلب اذعان کرده است. (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۲: ۳۵) فعل در جمله، اصلی‌ترین رکن انتقال پیام است؛ به گونه‌ای که گاهی تمام پیام به وسیله آن، منتقل می‌شود و آن در شکل‌گیری یا تکمیل پیام جمله بسیار مؤثر است. در جمله‌هایی که به شیوه‌ی عادی، نه بلاغی نوشته می‌شود، فعل پایان جمله، مفهوم کلام را منتقل می‌کند، اما در شیوه‌ی بلاغی که فعل در صدر می‌نشیند، در آغاز کار، تمام یا عمده محتوای سخن به خواننده منتقل می‌شود؛ چیزی که کثرت یا قلت آن مطابق با موضوع یا سبک صاحب اثر، شکل می‌گیرد. به طوری که دو اثر هم‌وزن و هم‌قالب اما متفاوت در موضوع یعنی *شاهنامه* و *بوستان*، در این ویژگی با هم تفاوت دارند. این موضوع خود مستلزم مقایسه موضوعات مشابه در دو اثر است. سعدی به این موضوع اشراف دارد که تقدیم فعل، تأکید مطلب را بسیار می‌افزاید؛ به طوری که گاهی برای مهم جلوه دادن مطلبی، از این شیوه بهره می‌گیرد. او جمله‌ی خود را از حالت روایی خارج می‌کند و پیام خود را در همان ابتدای جمله، منتقل می‌کند. در این شیوه، برخلاف صدارت مسندالیه که اشتیاق را در خواننده زیادتیر می‌کند، با تقدیم فعل، هیجان مخاطب زیادتیر می‌شود و با این کار، مجال فکر کردن از مخاطب گرفته می‌شود و پیام، بدون مقاومت او در ذهن نفوذ پیدا می‌کند:

مترس از محبت که خاکت کند      که باقی شوی گر هلاکت کند

(سعدی، ۱۳۶۳: ۱۱۱)

ندانی که شوریده‌حالان مست      چرا برفشانند در رقص دست

(همان، ۱۱۲)

گشاید دری بر دل از واردات      فشانند سردست بر کاینات

(همان، ۱۱۲)

نمی‌تازد این نفس سرکش چنان      که عقلش تواند گرفتن عنان

(همان، ۱۹۷)

بنالید بر آستان کرم که یارب به فردوس اعلی برم  
(همان، ۱۹۹)

سعدی در این نمونه‌ها فعل را بر صدر جمله‌ها نشانده است. او با این کار، بر مفهوم بعد از فعل تأکید می‌کند. صدرنشینی فعل، شکوهی در کلام می‌آفریند؛ اما روحیه‌ی تعلیمی و اخلاقی سعدی به کمک واژگان و موضوعات تعلیمی، سنگینی حماسی صدارت فعل را می‌کاهد؛ یعنی جمله را با واژگانی نرم و موضوعاتی آرامش‌بخش، ادامه می‌دهد.

### ۳.۵. تقدیم اجزای غیر فعل مسند

مهم‌ترین بخش در تغییر جایگاه اجزای جمله، مبحث تقدیم فعل است. صدارت اجزای غیر فعل «مسند» بیش‌تر ناظر به دگرگونی ساختاری از طریق وزن و قافیه و ردیف است و در کنار آن، گاه موجب انتقال اغراض ثانوی می‌شود. صدرنشینی اجزایی چون مفعول، متمم و مسند دستوری، در دو قلمرو است: اول، در جمله‌ای که مسندالیه و فعل دارد، فقط از طریق ساختار جمله، یکی از اجزای مسند بر مسندالیه و فعل، تقدم می‌یابد. در این شیوه است که می‌توان ادعا کرد آن جزو، واقعاً مقدم جمله است.

گدا را کند یک درم سیم سیر فریدون به ملک عجم نیم سیر  
مفعول

(همان، ۱۴۹)

در این مثال، «یک درم سیم» مسندالیه و «سیم کند» فعل است و «گدا یا مفعول» بر صدر نشسته است. گدا بر ارکان موجود در جمله یعنی یک درم سیم و سیم کند، مقدم شده است؛ اما در ساختاری دیگر، مسندالیه محذوف است و طبیعتاً جزو بین مسندالیه و فعل، صدرنشین می‌شود:

زبون باش تا پوستینت درند که صاحب‌دلان بار شوخان برند  
تقدیم مسند دستوری

(همان، ۱۲۷)



در این بیت، مسندالیه یعنی «تو»، محذوف است و قاعدتاً تقدیمی در کار نیست یا در بیت زیر، متمم (به‌عذر) در آغاز جمله است؛ اما قبل از آن، مسندالیه یا «آن‌ها» قرار دارد. (آن‌ها بشتافتند):

به عذر از پی مرد بشتافتند      بجستند بسیار و کم یافتند  
(همان، ۱۷۳)

به هر صورت، در جمله‌ای می‌توان ادعا کرد مفعول، متمم، مسند و تمییز مقدم شده است که مسندالیه و فعل، در آن ساختار ذکر شده باشد. تقدیم واقعی اجزای مسندی یک جمله با ذکر دو رکن اصلی یعنی مسندالیه و فعل، معنا می‌یابد:

<u>تن</u> خویشتن سغبه، <u>دونان</u> کنند	<u>ز دشمن</u> <u>تحمّل</u> <u>زبونان</u> کنند
مفعول      مسندالیه      فعل	متمم      جزء فعل      مسندالیه      فعل

(همان، ۱۳۱)

<u>حلال است</u> از او نقل کردن خبر	مگر خلق باشد از او بر حذر
مسند      فعل      مسندالیه	

(همان، ۱۶۱)

<u>به محشر گواه گناهم</u> گر اوست	ز دوزخ نترسم که کارم نکوست
مستم      مسند      مسندالیه	

(همان، ۲۷)

### ۳.۶. شکل‌های دیگر تقدیم و تأخیر

علاوه بر تغییر جایگاه اجزای جمله یعنی مسندالیه و عناصر مسند که موضوع مبحث تقدیم و تأخیر کتب بلاغی است، امکان دارد که بین اجزای هم‌نشین هم فاصله بیفتد. منظور از اجزای هم‌نشین، آن دسته از کلمه یا کلماتی است که در کنار هم، کارآیی خود را نشان می‌دهند؛ برای مثال، کاربرد مضاف و مضاف‌الیه و موصوف و صفت است که طبق الگوهای عادی و طبیعی زبان، به ترتیب و پشت سرهم به کار برده می‌شود؛ حال اگر به خاطر ویژگی سبکی شاعر یا نویسنده‌ای، در شکل مرسوم تغییری ایجاد شود، خود نوعی تقدیم و تأخیر است. «این آزادی و لغزندگی اجزای جمله، در فارسی دری قدیم بیش‌تر از امروز بوده است.» (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۱۲۳)

در این نوع تقدیم و تأخیر، دیگر سخن از مسندالیه، مفعول، متمم، فعل و از این قبیل نیست؛ بلکه فاصله افتادن بین اجزای سازنده‌ی آن‌ها مطرح است. در مبحث تقدیم اجزایی چون مسندالیه و فعل، اهمیت صدرنشینی آن اجزا تبیین و نهایتاً اغراض ثانوی آن‌ها جست‌وجو می‌شد؛ اما در این مقوله، تغییر شیوه‌ی سخنور امری دیگر است که موجب تنوع سخن می‌شود و در خواننده تأثیر می‌گذارد؛ این شیوه با اهداف یک اثر ادبی، در پیوند است.

تغییر جایگاه عناصر هم‌نشین طبق قواعد هم‌نشینی زبان در گروه‌های اسمی، فعلی و قیدی، با کنار هم‌نشستن دو تا چند واژه یک گروه شکل می‌گیرد. حال اگر صاحب زبانی بتواند به کمک قابلیت‌های زبان یا عواملی چون وزن و قافیه و صنایع ادبی، بین اجزای کنار هم‌نشسته فاصله بیندازد، در انتقال پیام خود، تنوع شیوه به کار بسته است؛ خصیصه‌ای که در متون قدیم، برجسته و رایج است و در ادبیات معاصر، تفاوت سبکی به وجود می‌آورد.

### ۳. ۶. ۱. تغییر جایگاه ضمیر

«ضمیر شخصی متصل یا پیوسته، ضمیری است که به کلمه‌ی پیش از خود پیوندد و به تنهایی، معنا نداشته باشد.» (انوری، ۱۳۷۰: ۱۸۲) این ضمائر عبارتند از: «م، ت، ش، مان، تان، شان».

این ضمائر در ترتیب عادی کلام، بعد از مضاف، نقش مضاف‌الیهی و بعد از حرف اضافه، نقش متممی پیدا می‌کنند.

«برو پنج نوبت بزَن بر درت» مضاف‌الیه  
چو یاری موافق بود در برت مضاف‌الیه

(سعدی، ۱۳۶۳: ۱۶۳)

«راستی مراد می‌خواستم یک چیز ازت بپرسم.» (انوری، ۱۳۷۰: ۱۹۲)

متمم

اما در بعضی از جملات، به‌ویژه در متون قدیم، ضمیر متصل با کلمه‌ی قبل از خود ارتباطی نقشی ندارد؛ به تعبیر دیگر، مضاف‌الیه کلمه‌ی قبل از خود نیست: سعدی در بوستان، از این ویژگی بهره می‌گیرد.

تولای مردان این پاک بوم برانگیختم خاطر از شام و روم  
(سعدی، ۱۳۶۳: ۳۷)

تولای مردان این پاک بوم خاطر من را از شام و روم برانگیخت.  
یکم روز بر بنده‌ای دل بسوخت که می‌گفت و فرماندهش می‌فروخت  
(همان، ۱۰۶)

یک روز دلم بر بنده‌ای بسوخت که می‌گفت و فرماندهش می‌فروخت.  
با دقت در معنی روان ابیات، تغییر جای ضمیر مشخص می‌شود.  
جهش ضمیر، در کلام تعقید به وجود می‌آورد و از عوامل مخل فصاحت محسوب  
می‌شود؛ اما این ویژگی در گلستان نیز به کار رفته است: «چون برسیدم بوی گلم چنان  
مست کرد که دامنم از دست برفت.» (سعدی، ۱۳۸۱: ۵۰)؛ «چندان که نشاط ملاحظت  
کرد و بساط مداعت گسترد جوابش نگفتم.» (همان، ۵۳) سعدی از این شیوه،  
بهره‌می‌گیرد و اگرچه به ظاهر از عوامل مخل فصاحت استفاده کرده است، با بهره‌گیری  
از واژگان و هم‌نشینی آن‌ها، این عیب را پوشانده است.

### ۳. ۶. ۲. تغییر جایگاه حرف شرط «اگر»

صدرنشینی حرف شرط «اگر» در شکل طبیعی زبان، مسلم است؛ اما گاهی برای متنوع  
کردن کلام، صدارت آن از بین می‌رود. این شیوه می‌تواند نوعی تأخیر در کاربرد حرف  
شرط باشد. در این نمونه‌ها غالباً جزو مقدم، برجسته می‌شود و به تعبیر دیگر، متکلم  
حرف شرط را موخر می‌کند تا عنصر بر صدر نشسته را مهم جلوه دهد:

مرا گر تهی بود از آن قند دست سخن‌های شیرین‌تر از قند هست  
(سعدی، ۱۳۶۳: ۳۷)

عمل گر دهی مرد منعم شناس که مفلس ندارد ز سلطان هراس  
(همان، ۴۴)

به تهدید اگر برکشد تیغ حکم بمانند کروبیان صم و بکم  
(همان، ۳۴)

### ۳.۶.۳. فاصله انداختن بین مضاف و مضاف‌الیه

این شیوه به وسیله‌ی «رای فک اضافه»، میسر می‌شود:

یکی را به سر برنهد تاج تخت      یکی را به خاک اندر آرد ز تخت  
مضاف‌الیه      مضاف

(همان، ۳۴)

فروماندگان را به رحمت قریب      تضرع‌کنان را به دعوت مجیب  
مضاف‌الیه      مضاف      مضاف‌الیه      مضاف

(همان، ۳۴)

### ۳.۶.۴. فاصله انداختن بین صفت و موصوف

طریق معهود آن است که بین صفت و موصوف، فاصله‌ای نیفتد. قاعدتاً ترکیب‌های وصفی مثل مضاف و مضاف‌الیه، در کنار هم و بر محور هم‌نشینی، انتقال‌دهنده‌ی پیامند. این ویژگی در متون کهن، برجسته است: «ابلهی را دیدم سمن...» (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۲۳۵) حتی در متون علمی، به دور از ضرورت‌های ادبی، به کار رفته است: «از آن پرهیز باید کردن که به زیر درخت زیتون روید که آن زهری است کشنده» (هروی، ۱۳۷۱: ۲۴۵) این قاعده در محور هم‌نشینی واژه‌ها، شکل می‌گیرد. فاصله افتادن بین صفت و موصوف علاوه بر بوستان، در برجسته‌ترین اثر منثور سعدی نیز دیده می‌شود؛ گویی سعدی برای تنوع بخشیدن به اثر خود، از این شیوه بهره‌می‌گیرد و گاهی انتقال معانی ثانوی را در جزو مقدم قرار می‌دهد. سعدی جایی که می‌تواند فارغ از عواملی چون وزن و قافیه، عناصر را کنار هم بنشانند، از این شیوه استفاده می‌کند: «جوانی بر سر این میدان، مداومت می‌نماید خوش طبع و شیرین زبان و سخن‌های لطیف می‌گوید و نکته‌های غریب از وی می‌شنوند.» (سعدی، ۱۳۸۱: ۱۳۵) سعدی می‌توانست صفات را بعد از «جوان» قرار دهد که شیوه‌ی معمول زبان است؛ اما با تأخیر صفات، بر تأکید کلام افزوده است و همچنین معنی ثانوی نهفته در «جوان» یعنی تعظیم را، برجسته و نمایان‌تر کرده است. به همین ترتیب، در بوستان نیز این شیوه را به کار برده است:

غلامش به دست کریمی فتاد      توان‌گرد دل و دست و روشن‌نهاد  
موصوف      صفت

(سعدی، ۱۳۶۳: ۸۶)

یکی رفت و دینار از او صد هزار  
موصوف موصوف  
خلف برد صاحب دلی هوشیار  
صفت

(همان، ۸۲)

### ۳. ۶. ۵. فاصله انداختن بین صله و عائد

کلمه‌ی موصول یعنی «که»، بعد از واژه‌ای که به آن «عائد» گویند و قبل از جمله‌ای که آن را «صله» می‌خوانند، قرار می‌گیرد. در ساختار عادی کلام، ترتیب «عائد، موصول و صله» رعایت می‌شود.

و ز آن کس که خیری بماند روان  
عائد موصول صله  
دمادم رسد رحمتش بر روان  
بزرگی کزو نام نیکو نماند  
عائد موصول صله  
توان گفت با اهل دل کو نماند

(همان، ۵۶)

که بعد از تأویل، مجموعه‌ی سه عنصر، تبدیل به یک گروه وصفی می‌شود:

«آن کس خیر روان مانده» و «بزرگ نام نیکو نمانده»  
موصوف صفت موصوف صفت

اما گاهی بین موصول و صله، فاصله می‌افتد که از شگردهای جمله‌سازی است و سعدی آن را بسیار به کار می‌برد:

کسی گوی دولت ز دنیا برد  
عائد  
که با خود نصیبی به عقبا برد  
موصوف موصول صله

(همان، ۷۹)

در این ورطه کشتی فروشد هزار  
عائد  
که پیدا نشد تخته‌ای بر کنار  
موصوف موصول صله

(همان، ۳۵)

اهمیت این مبحث چیزی جز کشف شیوه‌های مختلف ساختاری برای ارتباط با مخاطب نیست؛ به طوری که با بهره‌گیری از الگوهای ارائه شده در این مقاله و دقت در آثار شاخص ادب فارسی، تنوع ساختارها در جمله‌سازی زبان فارسی تبیین می‌شود و

امکان دارد در میان این تحقیقات، شگردهای خاص و تازه‌ی شاعران بزرگ، نمایان شود.<sup>۲</sup> (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۳۰-۳۶)

#### ۴. معانی ثانوی در تقدیم و تأخیر

بخشی از علم معانی درباره‌ی معنای مجازی و ثانوی جملات است و فصلی مستقل با عنوان مقاصد و معانی ثانوی جملات، در کتب بلاغی تدوین شده است. علاوه بر آن، در مباحث مختلف این علم، به‌طور پراکنده بر مقاصد ثانوی اجزایی از جمله تأکید شده است. در مبحث تقدیم و تأخیر نیز به این موضوع توجه می‌شود که هدف از مقدم کردن یکی از اجزاء، انتقال مفهومی ثانوی به خواننده است. این بخش را باید بعد از بررسی ساختاری تقدیم و تأخیر، مطرح کرد؛ یعنی ابتدا از طریق ساختار کلام، جزو مقدم، تعیین شود و بعد از آن، اگر گوینده از تقدیم، هدفی داشته است، بیان گردد.

در مقاصد ثانوی، تقدیم مسندالیه به «تعظیم یا ترک آن، نکوهش و تحقیر و اهانت آن، کسب لذت از شنیدن آن» (رضانژاد، ۱۳۶۳: ۱۵۴-۱۵۶) و علاوه بر آن‌ها در تقدیم مسند و مفعول به «تبرک، دعا و نفرین و اندرز» (همان، ۲۵۵-۲۶۵) اشاره می‌شود که از این طریق، می‌توان معانی ثانوی تقدیم را بر پنج محور تعظیم، تحقیر، مدح، ذم و کسب لذت، تنظیم کرد. این مفاهیم فقط از سیاق کلام، استنباط می‌شود؛ در غیر این صورت، در حالت عادی، تقدیم جزوی بر جزو دیگر، مقوله‌ای ساختاری است و فقط از نظر چگونگی ارتباط با مخاطب از طریق تنوع بخشیدن به کلام، ارزش بررسی دارد.

در بوستان سعدی، مثل آثار دیگر، اجزایی مقدم شده است و در بعضی از نمونه‌ها، نگرش عاطفی شاعر در عنصر مقدم، دیده می‌شود؛ اما آنچه در این بحث اهمیت پیدا می‌کند، بر دو محور استوار است: موضوع و محتوای واژه‌ای که بر صدر نشسته است و احساس و عاطفه‌ای که بر آن نهاده شده است. با بررسی بسامدی و آماری موضوعات مقدم شده یا به تعبیر دیگر، برجسته شده، همچنین بررسی عواطف نهاده شده بر آن‌ها، می‌توان شدت علاقه و نفرت سعدی را نسبت به موضوعات، کشف کرد. مطلبی که نگرش و شیوه‌ی شاعر را در تعلیم مسایل اخلاقی، نشان می‌دهد:

عمل گر دهی مرد منعم شناس      که مفلس ندارد ز سلطان هراس

(سعدی، ۱۳۶۳: ۴۴)

در بیت بالا، سعدی که در حال اندرز دادن به شاه است، از یکی از مشاغل دولتی به نیکی یاد می‌کند و با تقدیم، موجب تعظیم آن می‌شود. و در مصراع دوم با در صدر قرار دادن «مفلس»، او را تحقیر می‌کند.

در بیت زیر با مقدم کردن واژه «قدیمان» به تعظیم آن می‌پردازد:

قدیمان خود را بیفزای قدر که هرگز نیاید ز پرورده غدر  
(همان، ۴۴)

در جایی دیگر، با تقدیم فعل «برفت» تأسف خود را ابراز می‌کند و جمله را از حالت خبری، خارج و به یک جمله‌ی عاطفی تبدیل می‌کند:

برفت از من آن روزهای عزیز به پایان رسد ناگه این روز نیز  
(همان، ۵۰)

یا در این بیت، تقدیم و تکرار «گذشت»، نهایت تأسف گوینده را از گذر عمر بیان می‌کند:

دریغا که بگذشت عمر عزیز بخواهد گذشت این دمی چند نیز  
گذشت آنچه در ناصوابی گذشت و این نیز هم در نیابی گذشت  
(همان، ۱۸۵)

مطابقت ساختار کلام با موضوع، در انتقال مفهوم بسیار مؤثر است.<sup>۳</sup> (شمیسا، ۱۳۸۶: ۴۰ و امینی، ۱۳۸۸: ۵۹-۷۶) نتیجه این که در صدارت اجزای کلام، جزو مقدم موکد و برجسته شده است و مطابق با موضوع سخن، نگرش عاطفی یا به تعبیر دیگر، عواطف و احساسات گوینده، به مخاطب منتقل می‌شود.

## ۵. نتیجه‌گیری

۱. از آن‌جا که مبحث تقدیم و تأخیر، موضوعی است مربوط به ساختمان جمله و چگونگی ترکیب کلمات آن، باید در وهله‌ی اول، ترتیب کلمات در کنار یکدیگر بررسی شود.

۲. چگونگی چینش کلمات، منجر به نظم کلام می‌گردد و یکی از ویژگی‌های کلام مؤثر در مخاطب، همین موضوع است و امکان دارد بدون این که بخواهد غرضی ثانوی را

بیان کند، از طریق ساختار زیبای کلام خود با خواننده ارتباط برقرار کند. تنوع در نظم جمله‌ها، ویژگی برجسته‌ی بوستان سعدی است.

۳. صدرنشینی مسندالیه و در پایان قرار گرفتن فعل، از ویژگی‌ها و قابلیت‌های زبان فارسی است که برای تعلیم و آموزش، به کار گرفته می‌شود. سعدی در بوستان به این شیوه گرایش دارد. در این شیوه، خواننده مشتاق پی‌گیری کلام تا پایان جمله است.

۴. بررسی ترتیب اجزای جمله در کشف نوع ارتباط متکلم با مخاطب از طریق ساختمان جمله مؤثر است و می‌تواند در تحلیل یک اثر یا مقایسه‌ی اثری با آثار دیگر، به کار گرفته شود.

۵. تقدیم یا صدرنشینی فعل بر سرعت انتقال پیام می‌افزاید. در این شیوه، بر خلاف صدارت مسندالیه، ابتدا عمده‌ی پیام به وسیله‌ی فعل، منتقل می‌شود و بعد از آن، توضیحات دیگر می‌آید. سعدی در این شیوه با فعل آغازی، تأکید بر پیام خود را اعلام می‌کند؛ اما به دنبال آن، نرمی و روانی متن تعلیمی را پی‌می‌گیرد.

۶. تقدیم و تأخیر، علاوه بر اجزای اصلی جمله در واژه‌های درون‌گروهی هر جزو نیز شکل می‌گیرد. این تغییر جایگاه از نظر تنوع‌بخشی و به وجود آمدن ساخت‌های گوناگون جمله، ارزشمند است. در بوستان سعدی، به شواهدی بسیار از این دگرگونی برمی‌خوریم که موجب روانی و سادگی کلام و ارتباط مؤثرتر با مخاطب شده است.

۷. تقدیم و تأخیر اجزای جمله، یک مقوله‌ی ساختاری است و اهمیت آن را باید در ارتباط برقرارکردن مخاطب از طریق ساختمان کلام دانست؛ اما موضوعی دیگر که در علم معانی مطرح می‌شود، مقاصد ثانوی تقدیم اجزاست. به تعبیر دیگر، از طریق مقدم ساختن یکی از اجزا، نگرش عاطفی گوینده نسبت به جزو مقدم یا اجزای دیگر جمله مشخص می‌شود.

۸. اهمیت کشف مقاصد ثانوی بوستان در مبحث تقدیم و تأخیر، در این است که تمرکز علاقه و نفرت سعدی بر موضوعات، کشف می‌شود. از طریق این شناسایی، نوع روش و نگرش سعدی در تعلیم مسایل اخلاقی، به دست می‌آید.

تقدیم و تأخیر در احوال مسندالیه و مسند، مطرح شده است. اغراض و موجبات آن بر دو محور ساختار کلام و انتقال معانی ثانوی دورمی‌زند. نتایج به دست آمده نشان می‌دهد که صاحبان کتب بلاغی اهمیت علم معانی را در دو چیز می‌دانسته‌اند: یکی،



مربوط به نظم و ترتیب واژه‌ها در جمله است که از مباحث عمده‌ی آن، تقدیم و تأخیر اجزاست و دوم، در انتقال معانی مجازی از طریق جابه‌جایی عناصر جمله است که منجر به تحلیل «نگرش عاطفی» گوینده می‌شود. آن‌ها از این طریق، شیوه‌های ارتباط با مخاطب را به وسیله‌ی ساختار و معنا، تبیین کرده‌اند.

اهمیت نتایج حاصل شده از بررسی آثار بلاغی و رویکرد به یکی از آثار ادب فارسی در این است که می‌توان با استناد به این نتایج، بوستان و آثار دیگر ادبیات فارسی را با رویکردی آماری و بسامدی، بررسی کرد و در نهایت، آثار ادبی طبق الگوهای تقدیم و تأخیر و بر مبنای یکی از مباحث علم معانی، نقد، تجزیه و تحلیل شود. در این مقاله، نمونه‌هایی از تقدیم و تأخیر بوستان سعدی، مثل فاصله انداختن بین صفت و موصوف، مضاف و مضاف‌الیه و عائد و صلّه، بررسی و نقد شد و این نتیجه حاصل آمد که شکل‌های تقدیم و تأخیر، منحصر به نمونه‌های رایج در کتب بلاغی نیست؛ بلکه با دقت در آثار ادبی و حتی زبانی، می‌توان به شیوه‌هایی جدید از تقدیم و تأخیر کلام دست یافت. نتایج این مقاله که از نقد و تحلیل این مبحث بر اساس شواهد بوستان سعدی پدید آمده است، می‌تواند آشنفگی‌ها و کاستی‌های این موضوع را کم‌تر کند.

#### یادداشت‌ها

۱. فرشیدورد در کتاب جمله و تحول آن در زبان فارسی با ارائه‌ی شواهدی متعدد، لغزندگی اجزای جمله را در زبان‌های ایران باستان و فارسی دری، اثبات کرده است.
۲. در موسیقی شعر، عنوان آشنایی‌زدایی در حوزه‌ی نحو، مطرح شده و در آن از شگردهای خاص نحو فارسی، سخن به میان آمده است.
۳. مطابقت ساختار کلام با موضوع در مقاله‌ی آقای امینی، به خوبی تبیین شده است؛ این موضوع در کتب بلاغی به صورت مبهم و کلی بیان می‌شود.

#### فهرست منابع

- آق‌اولی، عبدالحسین ناشر حسام‌العلماء. (۱۳۷۳). درر‌الادب در فن معانی و بیان و بدیع. قم: هجرت.
- آهنی، غلامحسین. (۱۳۶۰). معانی بیان. تهران: بنیاد قرآن.

امینی، محمدرضا. (۱۳۸۸). «بازنگری مبانی علم معانی و نقد برداشت‌های رایج آن». مجله‌ی پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان، سال ۴۵، دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۳، صص ۷۵-۵۹.

انوری، حسن. (۱۳۷۹). دستور زبان فارسی ۲. تهران: موسسه انتشارات فاطمی. بیهقی، ابوالفضل. (۱۳۲۴). تاریخ بیهقی. تصحیح دکتر فیاض و دکتر غنی، تهران: چاپخانه بانک ملی ایران.

تجلیل، جلیل. (۱۳۷۶). معانی و بیان. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. تفتازانی، سعدالدین مسعود. (۱۳۷۴ق). کتاب المطول فی شرح تلخیص المفتاح. تهران: مکتبه‌العلمیه الاسلامیه.

تفتازانی، سعدالدین مسعود. (بی‌تا). مختصرالمعانی فی التلخیص المفتاح. قم: مصطفوی. تقوی، نصرالله. (۱۳۶۳). هنجار گفتار در فن معانی و بیان و بدیع فارسی. اصفهان: فرهنگسرای اصفهان.

جهاد، لاله. (۱۳۷۸). «بررسی نظریه‌ی ارتباط کلامی یا کوبسن در علم معانی». کتاب ماه ادبیات، شماره‌ی ۱۵، پیاپی ۱۲۹، صص ۵-۱۱. خانلری، پرویز. (۱۳۷۰). دستور زبان فارسی. تهران: توس.

رضانژاد (نوشین)، عبدالحسین. (۱۳۶۷). اصول علم بلاغت در زبان فارسی. قم: الزهرا. رجایی، محمدخلیل. (۱۳۷۹). معالم‌البلاغه. شیراز: دانشگاه شیراز.

سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۶۳). بوستان. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی. سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۸۱). گلستان. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.

سکاک، ابی یعقوب یوسف. (۱۳۵۶ق). مفتاح‌العلوم. مصر: مطبعه مصطفی البابی و اولاده.

شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۶۸). موسیقی شعر. تهران: آگاه. شمیسا، سیروس. (۱۳۸۶). معانی. تهران: نشر میترا. شوقی ضیف، احمد. (۱۳۸۳). تاریخ و تطور علوم بلاغت. ترجمه‌ی محمدرضا ترکی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).

- صادقیان، محمدعلی. (۱۳۸۳). طراز سخن در معانی و بیان. یزد: ریحانه‌الرسول یزد.
- صفوی، کوروش. (۱۳۷۳). از زبان‌شناسی به ادبیات. ج ۱ (نظم)، تهران: چشمه.
- علوی مقدم، محمد و اشرف‌زاده، رضا. (۱۳۸۱). معانی و بیان. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- فرشیدورد، خسرو. (۱۳۸۲). جمله و تحول آن در زبان فارسی. تهران: امیرکبیر.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۵). معانی زیباشناسی سخن پارسی. تهران: مرکز.
- مشکوه‌الدینی، مهدی. (۱۳۸۶). دستور زبان فارسی بر پایه‌ی نظریه‌ی گشتاری. مشهد: دانشگاه مشهد.
- منشی نصرالله، ابوالمعالی. (۱۳۷۱). کلیله و دمنه. تصحیح و توضیح مجتبی مینوی طهرانی، تهران: امیرکبیر.
- وراوینی، سعدالدین. (۱۳۷۰). مرزبان‌نامه. به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران: صفی‌علیشاه.
- وحیدیان کامیار، تقی، با همکاری غلامرضا عمرانی. (۱۳۸۲). دستور زبان فارسی (۱). تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- هاشمی، احمد. (۱۳۷۰). جواهرالبلاغه فی المعانی و البیان و البدیع. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- هروی، موفق‌الدین ابومنصور علی. (۱۳۷۱). الابنیه عن حقایق الادویه. به تصحیح احمد بهمنیار، به کوشش حسین محبوب اردکانی، تهران: دانشگاه تهران.
- همایی، جلال‌الدین. (۱۳۷۴). یادداشت‌های استاد علامه جلال‌الدین همایی درباره‌ی معانی و بیان. به کوشش ماه‌بانو همایی، تهران: هما.